



۲۰۱۵/۱۲/۲۴

نادرشاه سدوزی

از کی باید اطاعت و فرمانبرداری نمود

هر کشور به رهبری ضرورت دارد. اطاعت و فرمانبرداری از فرمانروا جزئی از سیاست بر اداره سالم مملکت می باشد. اطاعت کردن یک پدیده جنجال برانگیز سیاسی است. علت جنجالی بودنش در آن است که به هیچ وجه با احساسات یکی و آمیخته نبوده، بلکه دو طرز دید کاملاً از هم مجزا می باشند. در واقعیت رکن اساسی سیاست روی اطاعت و فرمانبرداری از فرمانبردار پایگذاری شده است. بدین ملحوظ عالمان سیاسی رابطه بین فرمان روا و فرمانبردار را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده اند که پرداخت به آن خالی از دلچسپی نخواهد بود.



برای "ارسطو" دانشمند یونانی، فرق میان فرمانروا و فرمانبردار در سراسر طبیعت و زندگی آشکار است. به عقیده وی: «هر کس که به حکم طبیعت نه از آن خود، بلکه از آن دیگری باشد، طبعاً بنده است». به ادامه گفتار وی: هنگامی که یک طرف فرمان دهد و طرف دیگر فرمان بپذیرد، میان ایشان وظیفه ای را انجام داده اند که بدون این حکم نمی توان گفت که وظیفه ای انجام پذیرفته شده است.

بدین اساس مشاهده می گردد که مسئولیت و مکلفیت در اجرای وظیفه نزد "ارسطو" ارتباط مستقیم با فرمان دادن و فرمان پذیرفتن قابل قبول می باشد. او عین مسئله را در خانواده که کانون هستی است نیز مطرح می سازد. «سروری بر خانواده نوعی از سلطنت است. زیرا هر خانواده ای فقط یک فرمانروا دارد....». باید اضافه نمود که اصلاً مفهوم اطاعت کردن در نزد "ارسطو" با طبیعت انسان سر و کار داشته که منشاء آن از خانواده شروع شده و تا نظام های سیاسی ارتقاع یافته است. در این جا دلچسپ می گردد که همان نمونه سروری را طبعاً در نظام های سیاسی مطلقه و مشروطه مورد غور قرار دهیم.

در نظام سیاسی مطلقه اختیار دار عام و تام مملکت، پادشاه است. وی در قدرت خود با هیچ کس شراکت ندارد و قدرت سیاسی به دست وی تمرکز یافته است. هرگاه وی شراکت را در قدرت بپذیرد، اختیارات و صلاحیت خود را از دست خواهد داد. باید یک فرمان روا باشد که دیگران از وی فرمانبرداری نمایند. تنها وی است که فرمان صادر می کند، اراده و حکم وی قانون است.

حال نگاهی به نظام مشروطه انداخته می شود تا دیده شود که به چه نوعی بنیاد گذاری شده است. نظام مشروطه روی موجودیت قانون اساسی طرح ریزی گردیده که بنا به گفته "مانتسکیو"، قدرت مطلقه را باید محدود نمود. اصل محدودیت قدرت مطلقه ارتباط مستقیم با تقسیم قوای سه گانه مملکت دارد.

■ قوه اجرائیه ،

■ قوه قضائیه،

■ و قوه مقننه،

مستقلاً در چار چوکات اصول قانون اساسی اجراءات می نمایند و رئیس جمهور منتخب مردم که در واقعیت تمثیل گر واقعی اراده مردم می باشد در رأس قدرت قرار گرفته، وی مجبور و مکلف است تا مطابق قانون اساسی رفتار نماید تا حاکمیت قانون را مورد تطبیق قرار دهد.

در این اواخر گروپ سیاسی به وجود آمده که خواهان تغییرات در قانون اساسی می باشند. آنها خواهان تشکیل لوی جرگه بوده تا تغییراتی در قانون اساسی را وضع نمایند و نظام ریاستی را تغییر دهند. مگر به عقیده بنده این یک اشتباه بزرگ سیاسی است که نباید آنها مرتکب این اشتباه شوند. جلو این اشتباه باید گرفته شود که به مصالح مملکت ضرر می رساند.

در وضعیت فعلی مملکت از جانب تروریست های حرفوی که حامی آنها پاکستانی ها می باشند مورد تهدید و خطر جدی قرار گرفته و باید در رأس امور مملکت شخص با کفایت قرار داشته باشد تا مملکت را از خطرات دشمن نجات دهد. نباید نظام سیاسی را متزلزل ساخت و بی ثباتی را به نفع خود دامن زد.

افغانستان، انگلستان نیست. در انگلستان که مهد نظام دیموکراسی است، افکار عمومی به حد عالی پیشرفت نموده و خطر جنگ داخلی موجود نیست. برخلاف در مملکت ما با تغییراتی که آنها ادعا می نمایند، موجب بی ثباتی بیشتر و بیشتر خواهد شد و بروز جنگ داخلی امکان پذیر خواهد گشت.

برای رد ادعای اینگونه افکار پوچ و غیر مسؤولانه، لازم است تا استقرار و ثبات مملکت مد نظر گرفته شود که البته برای ثبات مملکت یک نفر در رأس قدرت به حیث فرمانروا باید باشد تا اینکه طیاره بی پیلوت را از حالت سقوط نجات دهد.

پایان